

**Evolution of words with a view to the dispersion of tastes from Sheikh Mofid to Sheikh Ansari**

Abstract

The first field words are the inference of religious rules. The uniqueness of the subject of words in the knowledge of the principles of jurisprudence has been felt as a heavy burden for using, inferring and achieving the rulings of the obligated until eleven centuries. After that, although rational arguments came to the fore with authority, they did not isolate the subject of words. Basic scholars dealt with words in the first important sections of their books. The existing and concise design of the words in the Imamiyya is formed with Sheikh Mofid and Seyyed Morteza elaborates it with the same style of his master. In terms of intrinsic and temporal precedence, the issue of status is considered as an entry and is considered as the alphabet for entering other topics, but it has not necessarily been addressed in all principled writings. Commandments and prohibitions come mostly after words. The predominance of commands and prohibitions with the aim of knowing the principles has been a natural thing. The Sheikh considered this level of luck to be sufficient, and in spite of his good scientific ability, he did not enter into the subject of words in the *Freud of Principles*, and he focused all his attention on the axis of rational arguments, which until then had been mostly controversial and disorderly. Samaan was in the books of this knowledge. Contrary to the previous prevalence, after the famous Sheikh of the fundamentalists such as Mohaghegh Khorasani, Mirza Qomi and Naini again had a special interest in the subject of words.

Keywords: principles of jurisprudence; will turn; has evolved; vocabulary investigations;

## تطور الفاظ با نگرش به تشتت سلايق از شيخ مفيد تا شيخ انصاري

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۸/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۱۳

حمیدرضا باقری<sup>۱</sup>

طیبه عارف نیا<sup>۲</sup>

محمد رضا شیرازی<sup>۳</sup>

### چکیده

الفاظ میداندار نخست استنباط احکام شرعی است. یکه تازی مبحث الفاظ در دانش اصول فقه به عنوان کفه تقیل برای بهره‌گیری، استنباط و دستیابی به احکام مکلفین تا یازده قرن محسوس بوده است. پس از آن گرچه ادله عقلی با اقتدار به صحنه آمد اما موجب عزلت مبحث الفاظ نشد. دانشمندان اصولی بخش‌های آغازین مهم کتب خود را به الفاظ می‌پرداختند. طرح موجود و موجز الفاظ در امامیه با شیخ مفید شکل می‌یابد و سیدمرتضی با همان اسلوب استاد خود آن را تفصیل می‌بخشد. از حیث تقدم ذاتی و زمانی مبحث وضع به گونه‌ای مدخل لحاظ می‌شود و به عنوان الفبای ورود به مباحث دیگر مورد التفات است اما در تمامی تالیفات اصولی الزاما به آن پرداخته نشده است. اوامر و نواهی عمدتا پس از وضع الفاظ آمده‌اند. پیشتازی اوامر و نواهی با التفات به هدف دانش اصول امری طبیعی بوده است مباحث الفاظ تا زمان شیخ انصاری، بیشتر در میان فقیهان، مورد اقبال و عنایت واقع شده و از غنای ویژه‌ای برخوردار بوده است. شیخ این حد از اقبال را کافی می‌دانست و به رغم تمکن علمی شایسته، در فرائد الاصول به مبحث الفاظ ورود نکرد، و تمام هم خود را حول محور ادله عقلی گماشت، که تا آن زمان بیشتر محل مناقشه بود و بی‌نظام و سامان در سطور کتاب‌های این دانش قرار داشت. برخلاف شیوع سابق، پس از شیخ مشهور اصولیان همچون محقق خراسانی، میرزای قمی و نائینی مجددا اقبال ویژه‌ای به مبحث الفاظ داشته‌اند.

کلید واژه‌ها: اصول فقه؛ سیر تحول؛ تطور؛ مباحث الفاظ؛

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران،

ایران Hamidrezabagery400@gmail.com

<sup>۲</sup> استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسوول)

tarefnia@gmail.com

<sup>۳</sup> استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

shirazi.mr@gmail.com

پژوهش حاضر تطور مبحث الفاظ را با نگرش به آثار اصولی دانشیان این علم در امامیه حول محور الفاظ با نظر به فراز و نشیب آن تبیین می‌کند و ناگزیر مبدأ کلام به گذر از پیشینه آن اختصاص می‌یابد. علاوه بر پیشینه به کهن‌ترین نمونه‌های طرح مباحث الفاظ و سیر تکاملی آن اشارت دارد. درباره دیرینه و تاریخچه علم اصول فقه مطالب نسبتاً فراوانی موجود است و در این مسیر گاهی به فراز و فرود یک موضوع اصولی اشاره شده است، لکن عمده مطالب بحث شده معطوف به تاریخچه خود دانش اصول است. سرفصل‌هایی چون دوره تأسیس علم اصول، دوره تصنیف، دوره شکوفایی، دوره رکود و افول... و بررسی در حول اینکه نخستین کتاب یا کتابهای اصولی را بطور مدون چه کسی یا کسانی نگاشته‌اند، همه با محوریت تاریخچه خود علم است نه موضوعات آن. یکی از دستاوردهای مهم این مقاله، در اختیار گذاشتن موجزی از سیر تحول و تطور مبحث الفاظ در علم اصول فقه برای اصول‌پژوهان است. با این هدف و منظور که آنان با آگاهی و نظر به روند و سیر تطور الفاظ، بتوانند در پژوهش‌های خود، نگاهی به نمای کلی بحث از آغاز تا سده‌های اخیر داشته باشند، و یافته‌های خود را به صورت دقیق‌تر و موشکافانه‌تر ارائه دهند. شاید یکی دیگر از دستاوردهای این پژوهش، ایجاد انگیزشی برای تدوین کتاب‌هایی درباره پیشینه و سیر تحول و تکامل تمامی موضوعات علم اصول فقه باشد.

مبحث الفاظ نیز در بدو حدوث و قبل از شکل‌گیری به صورت یک سری اندیشه‌های متشتت، سامان نایافته و نامنظم بود و رفته‌رفته مجموعه‌ای منظم گشت. در مرحله آغازین، مختصر و در لابلای انگاره‌های فقهی مطرح می‌شد و پیش از آنکه بگونه‌ی دانشی مستقل در کتب اصولی تدوین شود، در کتاب و سنت وجود داشته و در مقام استنباط، مورد استفاده قرار می‌گرفته است. در روزگار امامان معصوم (ع) با التفات به محدودیت‌های دسترسی شیعیان به آن بزرگواران و اسکان در سرزمین‌های دوردست، پیروان ناگزیر به دریافت احکام شرعی خود از اصحاب و شاگردان امامان (ع) بودند. اصحاب نیز وفق فرآموخته‌هایشان از آن بزرگواران، به پرسش‌های مردم پاسخ می‌دادند و برای سوالات مستحدث، که برای آنان پیش می‌آمد، بحث و بررسی می‌کردند. بدیهی است که در بین روایات ائمه (ع)، عام و خاص، امر و نهی، مطلق و مقید و مانند آن از مباحث الفاظ وجود داشت و اصحاب برای پاسخ به سؤالات مردم لاجرم به بهره بردن از آن‌ها بودند.

در پژوهش‌های معدود چند دهه گذشته در حوزه‌های شیعی، محققان و تاریخ‌پژوهان دانش اصول به صورت گذرا به تحول یک موضوع اشاره داشته‌اند، اما چارچوب اصلی نه بر تطور یک موضوع بلکه پیشینه خود علم اصول محور قرار داده‌اند؛ تالیفاتی همچون ادوار اصول فقه (تحولات اصول فقه)، تألیف دکتر ابوالقاسم گرجی. تقریرات اصول، تألیف مرحوم محمود شهابی، ادوار اجتهاد، تألیف آیه الله محمد ابراهیم جناتی، به علت و زمان پیدایش این علم، نخستین مؤلف در دانش اصول و زمان و تاریخ حدوث اصول فقه در شیعه و مسیر تطور آن پرداخته و سیر تاریخی علم اصول را مورد پژوهش قرار داده است و به صورت تخصصی به تحول و تطور موضوعات علم اصول از جمله مبحث الفاظ و مسائل مربوط به آن ورود نشده است. یکی از نگارندگان در کتاب خود اشاره می‌دارد که "نگارنده با اینکه در این تحقیق کوشش فراوان به کار برده، لیکن نیک می‌داند کار کافی نکرده است چه تحقیق در این باره مستلزم آن است که یکایک مسائل اصول فقه بررسی شود تا معلوم گردد

که هر مسأله‌ای چه موقع پدید آمده و در طول تاریخ، چه تحوّل‌هایی در آن پیدا شده است و این خود کاری است عظیم و چه بسا سالیان دراز وقت می‌خواهد." (گرگی، ۱۳۸۵، ۱۸).

### ۳. خاستگاه الفاظ

این‌که خاستگاه و جایگاه الفاظ کدام دانش است، پرسشی است که پاسخ را در دانش‌های کلام، لغت و ادب و یا منطق جست‌وجو کند. سپس گفته‌اند گرچه منطق شیوه و روش صحیح فکر کردن و درست اندیشیدن را می‌آموزد و بنابراین، دانش منطق با اندیشیدن که یک کنش ذهنی است، سرو کار دارد، اما این امر ذهنی، برای تبادل از ذهن به ذهن، نیازمند علائم و نشانه‌هایی است که نماینده مفاهیم، تصورات و معانی ذهنی آن شخص باشد. مهم‌ترین و کاملترین این علائم که موجب آگاهی افراد از افکار دیگری می‌شود، الفاظ و کلمات است. به هر حال مذاقه در پرسش یادشده علت شده است که برخی پرداختن به مبحث الفاظ در علم اصول را فقط در ظهور دلیل لفظی جایز بدانند و صراحتاً اعلام کنند که بسیاری از مباحث عقلی در ضمن مبحث الفاظ بدون هیچ‌گونه توجیه کافی مندرج گردیده است. اما حق آن است که برخی از مباحث، مشترک میان منطق و اصول است؛ لذا ملاحظه می‌شود اصولیان در برخی موارد و در توضیح الفاظ به عنوان مطلبی اصولی، گریزی به منطق زده‌اند.<sup>۱</sup>

### شکل‌گیری معنای اصطلاحی در تقابل معانی لغوی

در آغاز سده نخست هجری، لفظ به معنای مورد نظر در علم اصول، شناخته نیست و چنین کاربردی در قرآن کریم و در احادیث نبوی مضبوط در متون اصلی حدیث دیده نمی‌شود. از سده دوم هجری قمری کاربرد الفاظ در معنای اصطلاحی و تقابل آن با معانی لغوی، رواج یافته است و نمونه‌هایی از آن در عبارات منقول از عمرو بن عبید، محمد بن منذر و بشر بن معتمر دیده می‌شود. (عمرو بن بحر الجاحظ، ۱۳۴۵، ص ۱۱۲، ۱۱۳) مانند: ابوسعید عبدالکریم بن روح به من گفت: مردم مکه به محمد بن المنائر شاعر گفتند: شما برای مردم بصره زبان فصیحی ندارید، بلکه فصاحت برای ما مردم مکه است. ابن المنائر گفت: در مورد گفته‌ها و الفاظ ما، آن گفته‌ها و الفاظ با قرآن مرتبط است و اکثر آن الفاظ با کتاب موافقت و تطابق دارند، پس قرآن را بعد از این در جایی که می‌خواهید قرار دهید. [یعنی ما برای بیان مقصود خود از الفاظ قرآن استفاده می‌کنیم و آن‌ها را به کار می‌بریم حالا شما مختارید و اگر می‌خواهید بگوئید قرآن فاقد فصاحت است!].<sup>۲</sup> (عمرو بن بحر الجاحظ، ۱۳۴۵، ص ۴۰)

نظر و دیدگاه نسبت به مباحث الفاظ در آغاز، معطوف به الفاظ قرآن بوده است، سپس در کاربردهای مربوط به سنت نیز مورد بهره برداری قرار گرفته است. پس از تدوین دانش اصول در مراحل ابتدایی و تشکیل ساختار

<sup>۱</sup> علامه حلی در تهذیب فضلی را به تقسیم الفاظ اختصاص داده و به مقسم‌های دلالت لفظ در منطق (مطابقی، تضمینی و التزامی) به عنوان مطلبی اصولی اشاره می‌دارد. ایشان در ادامه از نفس ماهیت، جنس و فصل و عرض عام سخن به میان می‌آورد. (علامه حلی، ۱۳۸۰، ص ۶۴)

<sup>۲</sup> حدیثی ابوسعید عبدالکریم بن روح قال: قال أهل مكة لمحمد بن المنائر الشاعر: ليست لكم معاشر أهل البصرة لغةً فصیحة، إنما الفصاحة لنا أهل مكة. فقال ابن المنائر: أما ألفاظنا فأحكي الألفاظ للقرآن، وأكثرها له موافقة، فضعوا القرآن بعد هذا حيث شئتم.

اولیه، بیش از دوازده قرن، اصول فقه در سیر تحول خود، بارها در طبقه‌بندی مباحث و ساختار و ارتباط بخش‌ها با یکدیگر، با تغییراتی روبرو بوده است.

می‌توان مباحث لفظی علم اصول را مقسم دو بخش دانست: بخش نخست کنکاش گونه‌های لفظی است که لفظ را استقلالی مورد پژوهش قرار می‌دهد و مسائلی چون مشتق، اوامر و نواهی را دربردارد؛ و بخش دیگر کنکاش تطبیقی الفاظ است که در آن‌ها پیوند بین الفاظ مرتبط موضوع گفت‌وگو است و مسائلی چون عام و خاص، مطلق و مقید و مجمل و مبین را فرامی‌گیرد.

### مباحث الفاظ در آغازینه‌ی تدوین

درباره مؤسس علم اصول میان اصولیان امامیه و اهل سنت، اختلاف است و با نظر به تصنیفات امامیه درباره نخستین تدوینگر دانش اصول به سهولت این اختلاف در تألیفات دانشمندان امامیه قابل رؤیت است. شهرت آن است که عده‌ای از دانشیان این علم، مؤسس را ابن ادریس شافعی (۲۰۴ق) دانند و در انگاره‌ی تعدادی از اصولیان شیعه، کاربرد قواعد اصولی حتی در سطحی بسیار ساده و نازل، در صدر اسلام رایج و متعارف بوده است، اما واضح و بنیانگر علم اصول فقه، صادقین علیهما السلام می‌باشند، و نخستین کتاب اصولی هم کتاب "الفاظ و مباحث" است که به تلاش شاگرد امام صادق(ع)، «هشام بن حکم» نگاشته شده است و پس از او یونس بن عبدالرحمن کتاب "اختلاف الحدیث" را که درباره مبحث تعادل و تراجیح است، بر اساس نظریات امام موسی بن جعفر(ع) تصنیف نمود. متداول است که برخی اصولیان کتاب الرساله‌ی ابن ادریس شافعی را مقدم در نگارش و تدوین دانسته‌اند، گویا این تسابق و تقدم در نگارش را نوعی اعتبار و افتخار شمرده‌اند. اگر اولین تدوینگر شافعی دانسته شود، این تأخر تدوین در امامیه، به آن سبب است که امامیه نیاز جدی به این دانش را به دلیل تمکن رجوع به معصومان(ع) احساس نمی‌کرده، به هر حال در الرساله به مبحث الفاظ پرداخته شده است. به نظر می‌رسد صرف نظر از نظریات مطرح شده، لازم است تمایزی میان نخستین مؤسس و واضع علم اصول فقه با اولین مدونه‌ی اصولی - که نوعاً مباحث مطروحه الفاظ بگونه متشتت بوده است - در این علم قائل شد.

### آثار و تألیفات درباره مباحث الفاظ

جنس و سنخ مباحث الفاظ بگونه‌ای است که سواى مستندات دینی، از عقلیات صرف پیروی می‌کند و هم‌ردیف موضوعات دانش منطق به شمار می‌آید. بنابراین می‌توان تاریخچه و پیشینه سیر تحول و تطور آن را در کتاب‌های تدوین شده از هر فرقه و مذهب با اختلافات کمتری نسبت به سایر مباحث علم اصول فقه مورد بررسی قرار داد. تا جایی که برخی گفته‌اند از آنجا که این دانش در علم لغت، ادب، کلام و احتمالاً در منطق مورد کنکاش واقع شده، بنابراین علم اصول از جاده اصلی خود برون شده است. در حقیقت با التفات به غرض تدوین علم اصول، در برخی کتب اصولی مجموعه‌ای از علوم لغوی، ادبی، کلامی و منطقی و نظیر آن‌ها ورود داشته‌اند.

بنابر این قسمتی از مسائل منطقی هم به تدریج در آن وارد شد و غالباً متأخران به شرح و توضیح و تعلیق کتب متقدمان پرداختند نه به تصنیف کتب مستقل. (گرجی، ۱۳۶۱، ص ۲۵ و ۲۶). با این توضیح شاید بتوان گفت این برون‌رفت از گستره واقعی علم اصول، غالباً ناظر به مباحث الفاظ این دانش است.

مکتوبات اولیه علم اصول نشان از پرداختن متقدمان به الفاظ به شکل مختصر دارد. شیخ مفید در تذکره مباحث الفاظ را بگونه‌ی ایجاز طرح، و سید مرتضی در الذریعه باب اول کتاب اصولی مفصل خود را "باب الکلام فی الخطاب و اقسامه و احکامه" قرار می‌دهد و در این باب نظرات خود را راجع به حقیقت و مجاز ارائه می‌دهد (سیدمرتضی علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۷ و ۱۰) وی در ذریعه از مباحث الفاظ مطالب امر و نهی، عموم و خصوص، نسخ و مجمل و مبین را با عنوان "باب الکلام فی المجمل و البیان" آورده و مبحث مطلق و مقید را در ضمن بحث عام و خاص تبیین می‌کند. شیخ طوسی نیز در عده الاصول مباحث یاد شده را با همان تقسیم بندی ارائه می‌دهد جز آنکه مستقلاً به مبحث حقیقت و مجاز ورود ندارد. این سبک روش عنوان بندی سید مرتضی و شیخ طوسی ملهم از تلمذ سیدمرتضی در محضر استاد خود شیخ مفید بوده است. آن دو انگاره‌های خویش را با بسط مطالب شیخ مفید بروز دادند.

علامه حلی در تهذیب، بخش اعظم کتابش را به مباحث الفاظ ویژه کرده است. وی مقصد دوم کتاب خویش را "فی اللغات" نام نهاده و در فصول متعدد به مباحث اصلی الفاظ روی آورده است. وضع، تقسیم الفاظ، مشتق، اشتراک لفظی، حقیقت و مجاز، حقیقت شرعی، امر و نهی، عام و خاص، مطلق و مقید و مجمل و مبین همگی در تهذیب فهرست شده است. (علامه حلی، ۱۳۸۰، ص ۵۸ تا ۱۶۸)

#### صاحب قوانین و انسجام و سامان الفاظ

میان متاخران از دانشمندان اصولی، میرزای قمی با نظم ویژه خود دانش اصول را سامان بخشیده است. میرزا جلد اول قوانینش را به الفاظ مختص کرده است و برگونه تفصیل و انسجام، مبحث الفاظ را تبیین می‌کند. در جلد دوم، به ادله عقلی می‌پردازد اما پر واضح است که در پیش وی ادله عقلی در برابری با جلد اول آن که به الفاظ اختصاص دارد در رتبه دوم اهمیت بوده است.

مباحث الفاظ تا روزگار شیخ انصاری به غنای قابل التفات رسید، بگونه‌ای که در نتیجه گیری برخی از این مباحث، اجماع حاصل شد. شیخ نیز مباحث الفاظ را در حوزه درس خویش که صاحبان اندیشه حضور داشته‌اند تدریس نموده است. قسمت‌هایی از آن با نام تقریرات شیخ انصاری توسط شاگردانش مهیا گشته که از جمله آن‌ها کتاب مطارح الانظار، گردآوری میرزا ابوالقاسم کلانتر است. شاید بواسطه همین غنا در مباحث الفاظ بود که شیخ، رسائل خود را بقلم وزین خویش تحریر کرد و به مبحث الفاظ ورود نیافت، بلکه تمام هم خود را به محوریت ادله عقلی که تا آن زمان بیشتر محل مناقشه بود و سامان چندانی نداشت، سوق داد. وی با ذهن جوال خویش ادله عقلی را حول سه محور اصلی قطع، ظن و شک و به تبع آن اصول عملیه، مطرح نمود و تحولی عظیم در دانش اصول بوجود آورد. این رویکرد شیخ در رسائل و بحث شایسته و بایسته در ادله عقلی موجب شد کتاب وی یکی از کتب بلامنازع تدریس در حوزه‌های علمیه واقع و شرح‌ها و حواشی مفصلی بر آن نگاشته شود. با توضیحاتی که گذشت این نگاه محتمل است که شیخ به کفایت گفت و گو درباره الفاظ اعتقاد داشته است اما از آنجا که مبحث الفاظ را مدخل و پیش‌درآمد برای ادله عقلی می‌دانسته، ناگزیر آن‌ها را تدریس می‌نمود تا بتواند ادله عقلی را بدرستی تبیین نماید، لذا آنچه خویش در اصول تحریر کرد صرفاً مباحث غیر الفاظ بوده است. اهتمام شیخ به مباحث غیر الفاظ تا آنجا بود که حتی حاشیه وی بر قوانین میرزای قمی تحت عنوان

"حاشیه‌ی علی القوانین" بر بخشی از مباحث قوانین همچون ظن و شک و مباحث استصحاب قوانین وارد می‌شود و به الفاظ ورود نمی‌کند، در حالی که به نظر می‌رسد در نگاه میرزای قمی مباحث الفاظ قوانین مهم‌تر محسوب می‌شود. پس از شیخ برخی از شاگردان وی که خود از اساتید مبرز و برجسته در علم اصول شدند، مجدداً محوریت را به سمت مباحث الفاظ بردند. شاگرد شهیر شیخ، محقق خراسانی در کتاب شهره‌اش، کفایه‌الاصول بدواً مباحث الفاظ و سپس مباحث ادله عقلی را آورده و در جای جای کتاب به نقد نظریات استاد خود می‌پردازد. وی بیش از نیمی از مطلب کتاب را به بحث الفاظ معطوف می‌کند و این نشان می‌دهد که پس از شیخ دیگر بار مباحث الفاظ در رتبه اول اهمیت قرار می‌گیرد گرچه کسی به صراحت به این اولویت و اهمیت اشاره‌ای نمی‌کند. بلکه خلاف آن نظر می‌دهند و این عصر (دوران صاحب کفایه) را دوره افول الفاظ می‌نامند؛ اما آنگونه که یاد شد، هنگامی که کفایه‌آخوند را تورق می‌کنیم اثری از افول نمی‌یابیم. چیزی که موجب شده این گمان به ذهن خطور کند که این دوران را عصر افول مباحث الفاظ خوانند، نه آن است که حقیقتاً مباحث الفاظ رکود و افول داشته است؛ بلکه درخشش مباحث ادله عقلی با آن قوت درک و ذهنی کم‌نظیر شیخ مرتضی، سبب شد نور مباحث الفاظ کم فروغ جلوه کند. بنابر این کم فروغی مباحث الفاظ نه به سبب افت نگاه به آن بلکه به دلیل تلاء ادله عقلی بوده است. ملاحظه‌ی تالیفات عالمان این دانش پس از آخوند، اثبات‌گر این دیدگاه است. بنابراین برخلاف عده‌ای که عصر محقق خراسانی را عصر افول الفاظ می‌دانند بنظر می‌رسد افول الفاظ را باید به شیخ نسبت داد، چرا که اولاً ورود شیخ به مباحث الفاظ برای شرح شایسته ادله عقلی بوده که الفاظ مدخل آن تلقی می‌شده و ایشان ناگزیر به ورود بوده و هم آنچه درباره‌ی الفاظ نوشته شده بود را تدریس کرده است. ثانیاً بلافاصله پس از شیخ شهرت‌ترین تألیف اصولی کفایه‌الاصول است که همان‌گونه که اشارت رفت بخش بیشتری از کتاب به الفاظ پرداخته شده تا ادله عقلی، از این رو نسبت به آنچه شیخ به آن اهتمام داشته و می‌پرداخته، بحث الفاظ جهش داشته است.

اصولی چیره دست میرزای نائینی، در فوائد الاصول، که توسط شاگردش انگارهای اصولی وی گرد آوری شد؛ به رویارویی علمی با محقق خراسانی برخاست. میرزا اگر چه در مباحث خود مباحث الفاظ را مبداء قرار می‌دهد و دو جلد اول از چهار جلد این کتاب را به مباحث الفاظ اختصاص می‌دهد، اما در مجموع حجم مباحث الفاظ در مقایسه با ادله عقلی و مباحث حجت کمتر است.

### استحکام کتب اصولی با زیرساخت الفاظ

سنگ بنا و زیرین بسیاری از مباحث اصولی نظیر ادله عقلی، با زیرساخت الفاظ استحکام یافته اهمیت مباحث الفاظ در دانش اصول، سبب گشت بخش اصلی و اولیه کتاب‌های اصولی بدان ویژه شود. این بخش به لحاظ اهمیت هم بطور تفصیلی با جزئیات و هم در فصول نخست کتاب‌ها تحریر شده است. این رویه نیز تا کنون ادامه دارد؛ از این رو جویندگانی که اولین تصنیف در علم اصول را کتاب هشام بن حکم (م ۱۷۹ ق) به نام "الانفاظ و مباحثها" بیان می‌دارند و آن را مهمترین مباحث علم اصول می‌شمارند؛ به "الفاظ" به عنوان مباحث پراهمیت نگاه می‌کنند (محمداقبرصدر، ۱۴۱۷، ص ۳۱۰ و ۳۱۱). همان‌گونه که یاد شد، با رجوع به کتاب "الرساله" ابن ادریس شافعی که مطابق دیگر نظر، برخی آن را اولین کتاب مدون در علم اصول می‌دانند، اهمیت مباحث الفاظ مشخص می‌شود؛ چرا که وی مباحث الفاظ از جمله عام و خاص، ناسخ و منسوخ، امر و نهی و ... را در همان ابتدای کتاب ردیف نموده است.

برخی از فقهاء مباحث الفاظ را در ضمن مباحث فقهی آورده‌اند و دستی به تصنیف و تدوین کتب اصولی نبرده‌اند. از طرفی بیان استنباطی احکام فقهی بدون احتساب معیارهای منطقی الفاظ امری ناشدنی بود و از آنجا که هر آنچه در باب عبادات، داد و ستد، احکام و لوازم آن‌ها و در باب معاشرت بین افراد بشر آمده همه از مقوله و جنس الفاظ، عبارات و دلالت‌های گفتاری بوده که به گونه نوشته آمده است، لذا برای درک اینها ناگزیر به غور در مباحث الفاظ بوده‌اند.

### فروع منقسم از الفاظ

در کتاب‌های اصولی به ویژه شیوه متاخران و با توجه به فصل بندی‌ها، مباحث الفاظ در چند مبحث کلی و چند فرع بیان شده است. اما این شیوه و تقسیم بندی‌ها در سیر یک دوره تطور حاصل شده است. در این جا این تطور و تحول را با تعریف لفظ آغاز می‌کنیم و اهم آن مباحث را از ابتدای علم اصول تا دوران حاضر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

### حجیت لفظ گفتاری یا نوشتاری؟

در این که لفظ چیست و چه تعریفی دارد به نحو گسترده بحث نشده است، گو این که مطلبی بدیهی بوده و هست، با این حال در تعریف لفظ گفته‌اند «اللفظ ما یتلفظ به الانسان او فی حکمه مهملا کان او مستعملا (جرجانی علی بن محمد، ۱۴۱۱ق، ص ۱۵۶). لفظ، صوتی است که از دهان خارج می‌گردد خواه دارای معنا باشد (مستعمل) و خواه بی معنا باشد (مهمل).

البته اگر این تعریف پذیرفته شود می‌توان گفت الفاظ از جنس صوت و صدا هستند و آنگاه این سؤال پیش می‌آید که آیا آن چه نوشته می‌شود و در قالب کلمات و حروف می‌آید لفظ است یا انعکاس الفاظ؟ و در پی آن این پرسش خودنمایی می‌کند که چه مقدار الفاظ صوتی با الفاظ مکتوب حاصل از همان صوت تطابق دارند؟ و در وهله بعد آیا همان برداشتی که از لفظ در مقام صوت و صدا می‌شود، معادل همان برداشتی است که لفظ مکتوب دارد؟

شاید بتوان گفت نتیجه و ثمره بحث در نص کتاب و روایات وارده یکسان نیست و متفاوت خواهد بود.

۱- اما کتاب، وحی الهی بر حضرت رسول اکرم (ص) نازل می‌شد و ایصال وحی الهی از طریق الفاظ گفتاری آن حضرت در وهله نخست و سپس کتابت از سوی کاتبان وحی به مردم حاضر، غایب و اعصار آینده در وهله دوم می‌رسید، و در روایتی متواتر، پیامبر اعظم (ص) بر بجا گذاشتن امانت گرانبهای نوشتاری با لفظ "کتاب الله" یعنی "نگاشته شده" تاکید نموده‌اند. در حالی که چنانچه اعتبار لفظ را بر صوت و سخن قرار دهیم آنگاه سنجه برای مکلفین "اقوال الهی" بود و نه "کتاب الله". این همه نشان دهنده اعتبار وحی الهی نخست به صورت صوت و سپس تاکید بر همان اعتبار با همان درجه به وجه کتابت است.<sup>۱</sup>

۱ آنه قال: إلی تارک فیکم القلین ما إن تمسکتهم بهما لکن تملوا- کتاب الله و عترتی اهل بیتی- و اینهما لکن یفترقا حتی یردا علی الحوض. (شیخ حرعاملی، ۱۴۱۲ق؛ ج ۲۷، ص: ۳۴)

«من در میان شما دو امانت نفیس و گرانبها می‌گذارم یکی کتاب خدا قرآن و دیگری عترتم اهل بیت را. تا وقتی که از این دو تمسک جویند، هرگز گمراه نخواهید شد و این دو یادگار من هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند. تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»



در کتاب الهی تنها یک بار مضارع کلمه‌ی "لفظ" به کار رفته است و سایر مشتقات آن نیز به کار نرفته است. "مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ" (ق، ۱۸) سخنی بر زبان نیاورد جز آنکه همان دم فرشته‌ای مراقب و آماده است.

در این آیه جمله «ما یلفظ من قول» منطوقاً بر لفظ از سنخ گفتار و مفهوماً بر لفظ نوشتاری دلالت دارد. اینکه گفته می‌شود فرشته‌ای مراقب از لفظ قولی می‌کند فرض گرفته می‌شود که لفظ غیر قولی هم متصور است. چه که در گذشته برخی گمان برده اند که لفظ نوشتاری و کتابت در مکتوبه‌ای که آمد اثر آن تا زمان موجودیت آن مکتوبه باقی مانده و زایل نمی‌شود برخلاف سخن و گفتار که پس از بیان اثرش زایل شدنیست و انکار نمودن آن سهل‌تر خواهد بود. به ویژه در قسم معاملات و مسائل حقوقی که این مطلب نمود بیشتری دارد. به عبارت دیگر نویسنده و کاتب الفاظ، بولسطه‌ی درج سخن به صورت نوشته که همان لفظ نوشتاری است، خود را در مقام پاسخگویی می‌دیده است اما گمان داشته اگر ننگارد و صرفاً لفظ را به زبان آورد دیگر به مانند نوشتار تثبیت نشده و پاسخگو نخواهد بود. همانگونه که عده‌ای امروزه الفاظ از جنس سخن و گفتار را به زبان می‌آورند اما در مقام کتابت سرباز می‌زنند. این آیه خطاب به گروهی که گمان می‌برند "همانگونه که لفظ قولی در دنیا قابل اثبات نیست در آخرت نیز شاید اینگونه باشد" هشدار می‌دهد. لذا آیه نفی گمان آنان را می‌کند. به عبارت دیگر در مقام بیان آیه می‌توان گفت:

لفظ از جنس کتابت شما در دنیا ثبت و درج است و در آخرت نیز محل سوال است و اما گمان مبرید که لفظ از جنس قول شما در فضا منتشر می‌شود و اثر آن از بین می‌رود بلکه "لدیه رقیب عتید" مراقبی آماده (ثبت) است.

۲- اما درباره عترت، آنچه حجت است قول و فعل و تقریر معصومان علیهم السلام است. فعل و تقریر از محل بحث بیرون است، اما الفاظ بر وجه قول و سخن بوده است از این رو درباره آنچه حجت از ائمه هدی (ع) آورده‌اند نگفته‌اند "کتابت، قول، فعل و تقریر" هر چند که مکتوبات نیز از آن بزرگواران موجود است. چه بسا الفاظ صوتی که از سوی راویان به مکتوب تبدیل می‌شده، دقیقاً انعکاس صوت نباشد؛ چه که سخن دارای فراز و فرود است و شاید با حالتی از طرف گوینده همراه بوده است که آن حالت در ماهیت الفاظ مکتوب وجود ندارد. انتقال تمام الحان و ویژگی سخن نیز از لفظ قولی به لفظ کتابت میسر نیست. حتی آن حالات در لفظ صوتی بما هو لفظ موجود نیست لکن قرینه‌ای است که در ماهیت لفظ موثر است. از این رو برخی راویان در بیان پاره‌ای از روایات به حالات همراه لفظ کلام معصومان (ع) اشاره می‌کردند. حتی فراتر از آن حرکت فعلی توأم با قول حضرات معصوم (ع) را در روایت می‌آوردند تا از تاثیر سخن کاسته نشود.<sup>۱</sup> و با این توضیح و عدم دقیق و تام و تمام تطابق لفظ صوتی با لفظ نوشتاری، بهتر می‌آمد کتابت را هم به سه قسم قول، فعل و تقریر افزود.

۱ و فی حدیث سلسله الذهب عن الإمام الرضا علیه السلام عن الله عز و جل قال: «كلمة لا إله إلا الله حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي، فلما مرت الراحلة نادانا: بشروطها و أنا من شروطها» شيخ صدوق: ۱۴۱۷ق، ص ۲۳۵ المجلس ۴۱ ح ۸. راوی هنگامی که حدیث را نقل می‌کنند به فعل امام علیه السلام اشاره دارند و آن حرکت امام علیه السلام است که پس از بیان "كلمة لا إله إلا الله حصني" صورت گرفت و راوی می‌گوید: فلما مرت الراحلة نادانا. این فعل حضرت گر چه خارج از لفظ است اما در لفظ موثر است.

از حیث تقدم ذاتی شاید بتوان گفت این پرسش که الفاظ و کلمات چگونه در لسان بشری ساخته شد و چگونه انسان آن را آموخت پیش از هر سوالی باید مورد پاسخ و توجه قرار گیرد. لکن این پرسش در مطالب آغازین علم اصول مطرح نبوده و چه بسا بیرون از وظایف علم اصول بوده و لازم می‌آید در علوم دیگری همچون علم لغت و ادب و یا منطق واری شود.

وضع الفاظ، نسبت به سایر مباحث الفاظ به گونه‌ای مدخل تلقی می‌شود و به عنوان الفبای ورود به مباحث دیگر مورد توجه قرار می‌گیرد. حقیقت و مجاز بخش ثانوی و منشعب از وضع الفاظ است که در این بعد بسیار گسترده شده و بحث‌های فراوانی درباره آن صورت گرفته است.

نظر به آن چه گفته شد مبحث وضع را باید بلافاصله اولین مبحث از مباحث الفاظ در اصول به شمار آورد. برخی اصولیان متقدم به عنوان اولین مبحث اصولی به طور مستقل به آن پرداخته‌اند، بلکه راجع به بخش ثانوی یعنی حقیقت و مجاز، اشتراک لفظی و ... سخن گفته‌اند و گاهی وضع الفاظ را در ضمن مباحثی دیگر از الفاظ، به آن یا عوارض آن اشاره نموده‌اند.<sup>۱</sup>

سید مرتضی بابتی در خطاب اختصاص داده و ضمن بیان رابطه منطقی خطاب و کلام؛ خطاب را منقسم به مهمل و مستعمل دانسته، آنگاه درباره خطاب مهمل اشارتی به عدم وضع لفظ مهمل می‌کند و می‌گوید: "فالمهمل ما لم یوضع فی اللغة" (سید مرتضی علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ص ۸). مبحث وضع از سوی اصولیان سده‌های بعد و متاخران نیز به طور مستقل در ابتدای مباحث الفاظ مورد بررسی واقع شده است.

جدای از مطلب فوق و تقدمی که درباره وضع الفاظ و مباحث مستقیم آن مانند خطاب مهمل و مستعمل بیان شد می‌توان گفت تقدم منشعبات مباحث الفاظ نزد قدماء یکسان نبوده است. شافعی در رساله بحث عام و خاص را مقدم می‌دارد و پس از ذکر ناسخ و منسوخ به فرائض و نواهی کتاب الله اشاره می‌کند. شیخ مفید در تذکره پس از بیان راه‌های وصول به علم مشروع بیش از سایر مطالب خود به امر می‌پردازد. سیدمرتضی و شیخ طوسی نیز بر همین سبیل می‌روند؛ جز آنکه شیخ طوسی پس از مبحث خطاب، به خبر واحد می‌پردازد و سپس امر و نهی را تبیین می‌کند از این‌رو می‌توان گفت در ساختار برخی کتب اصولی قدیم همچون ذریعه سیدمرتضی و عدّه شیخ طوسی، مبحث امر و نهی بر عام و خاص تقدم یافته است. شافعی در رساله خود پس از عام و خاص به ناسخ و منسوخ پرداخته و سپس اوامر و نواهی را شرح می‌دهد. بنابراین در مباحث الفاظ، اوامر و نواهی بخش بسیار مهم تلقی می‌شده است؛ چرا که تکالیف الهی هم از حیث دستور به انجام کاری و هم از جهت منع از وجود یافتن فعلی، از طریق الفاظ امر و نهی شکل می‌یابد و از آنجا که دانشمندان علم اصول و به تبع آن فقهاء در پی استنباط و کشف احکام الهی هستند و این احکام از بایدها و نبایدها تشکیل شده است لذا مبحث اوامر و نواهی از آن دسته از مباحث الفاظ بوده که از گذشته تا قرن حاضر در علم اصول مورد توجه

۱ شیخ مفید در ضمن بحث عام و خاص به تعریف وضع در معنای مجاز یا در غیر ماوضع له می‌پردازد. عین عبارت شیخ چنین است "و إذا ورد اللفظ و كان مخصوصا بدلیل فهو علی العموم فیما بقی تحته مما عدا المخصوص و یقال إنه عام علی المجاز لأنه منقول عما بنی له من الاستیعاب إلی ما دونه من المخصوص و حقیقه المجاز هی وضع اللفظ علی غیر ما بنی له فی اللسان فلذلك قلنا إنه مجاز. (مفید، مختصر التذکره بأصول الفقه ص

دانشمندان بوده است و اساساً علم اصول به منظور استنباط و یافتن این اوامر و نواهی بوده است. بنابراین پیشتازی بحث راجع به آن طبیعی بوده است. اصولیانی هم که مبحث عام و خاص و سایر مباحث را ابتداء کرده‌اند، گویا برایشان اوامر و نواهی الهی بدیهی بوده و درصدد تشریح عوارض آن بوده‌اند. شیخ مفید در ابتدای مختصرالتذکره عنوانی را به بحث امر و نهی ویژه نموده و به آن پرداخته است (شیخ مفید، التذکره، صص ۲۹ تا ۳۲).

سید مرتضی در کتاب اصولی خود بابی تحت عنوان "باب القول فی الامر و احکامه و اقسامه" اختصاص داده است و بطور مفصل درباره آن بحث می‌کند و به مباحثی مانند اقتضای امر بر وجوب یا ندب، مره و تکرار می‌پردازد (سیدمرتضی علم الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۷، ۵۴، ۸۶ و...). شیخ طوسی نیز اولین مبحث در خطاب را اوامر و نواهی نام می‌برد و به طور تفصیلی بخش زیادی از عدّه الاصول را به مبحث امر و نهی اختصاص می‌دهد (شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۸ و ص ۱۵۷ به بعد). مباحث امر و نهی تا حال حاضر محل بحث بوده و به غنای آن افزوده شده است. می‌توان گفت سید مرتضی و شیخ طوسی، مطالب مهم در امر و نهی را مورد بررسی قرار داده‌اند بگونه‌ای که اصولیان پس از ایشان بر غنای مطالب فرعی افزوده‌اند. محقق حلی در کتاب خود فروض دیگری از مبحث امر را ارائه می‌دهد بدون آنکه بطور تفصیلی به شرح و توضیح آن بپردازد (محقق حلی، معارج الاصول، ص ۹۰) البته در میان متاخران می‌توان گفت صاحب کفایه بیشترین بحث راجع به الفاظ را مختص به اوامر کرده است و بطور موجز نیز به نواهی اشاره نموده است. وی بسیاری از فروعات مبحث اوامر را مطرح کرده و در آن‌ها غور نموده است. با نگاهی به کتب متاخران بسیاری از عناوینی را می‌توان دید که سید مرتضی و شیخ طوسی در کتب خود متعرض آن‌ها شده بودند. حتی شاید بتوان گفت فصل بندی کتب عالمان متاخر در مبحث امر و نهی تا حدود زیادی الگو برداری از کتب متقدمان بوده است.<sup>۱</sup>

پس از مبحث امر و نهی عده‌ای از دانشیان متقدم اصول به تعریف و شرح عام و خاص پرداخته‌اند. شیخ مفید و شاگرد او سیدمرتضی و سپس شیخ طوسی برای عام و خاص تعریف ارائه کرده‌اند.<sup>۲</sup> شیخ مفید به طور مختصر به توضیح برخی عوارض آن پرداخته و سید مرتضی بطور مفصل به مبحث عام و خاص می‌پردازد و بابی را به آن اختصاص می‌دهد. وی بدون اینکه نامی از اقسام عام ببرد (عام مجموعی، عام افرادی، عام بدلی) سه قسم آن را توضیح می‌دهد.<sup>۳</sup> (سید مرتضی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۹۶). شیخ طوسی در عدّه الاصول بطور مفصل تری عام و خاص را مطرح می‌کند. بحث عام و خاص به دلیل راهبردی بودن آن به ویژه کثرت برداشت‌های

۱ فصل بندی اوامر و نواهی قوانین الاصول میرزای قمی، کفایه آخوند خراسانی، اصول الاستنباط علامه حیدری، اصول مظفر و... موبد این الگو برداری است.

۲ شیخ مفید در التذکره باصول الفقه می‌آورد «العام ما أفاد لفظه اثنین فما زاد والخاص ما أفاد واحدا دون ما سواه»، بعد اضافه می‌کند که اصل در عموم اجتماع است و اصل در خصوص توحید است که منظور همان وحدت است. سیدمرتضی در الذریعه تقریباً همان تعریف شیخ مفید را نقل می‌کند که «العموم ما تناول لفظه اثنین فصاعدا والخصوص ما تناول شیئا واحدا». ایشان اضافه می‌کند این مقوله ما که عموم و خصوص می‌گوییم «یجری مجری القلیل و الكثير»، عام و خاص در حقیقت همان قلیل و کثیر است. شیخ طوسی نیز در عدّه الاصول آورده «اللفظ العام یفید أنه یستغرق جمیع ما یصلح له»، منظور از عام لفظی است که هر فردی که در آن صلاحیت فراگیری وجود داشته باشد را فرا می‌گیرد.

۳ و الخطاب العام لا یخرج عن ثلاثة أقسام: إما أن یلزم کلّ واحد، و لا یتعلّق فعله بفعل غیره، و إما أن یتعلّق فرضه بفعل غیره فی الصحّة، فیکون الاجتماع شرطاً، کصلاة الجمعة، و إما أن یتعلّق فرضه بفعل غیره، فیکون أداء الغير له مسقطاً عنه، و هذا هو المسمی فرض الکفایه، و من أمثلته الجهاد، و الصلاة علی الجنائز، و دفن الموتی.

فقهی از احادیث و روایات چه به گونه مستقل در کتب اصولی و چه بنا به اقتضاء در کتب فقهی آمده است. مبحث عام و خاص را اصولیان متاخر نیز به آن پرداخته‌اند شاید بتوان گفت بیشترین مباحث راجع به عام و خاص توسط میرزای قمی صورت گرفته و وی در قوانین به تفصیل به آن پرداخته و مورد بحث و بررسی قرار داده است.

از بخش های مهم الفاظ، مباحث مفاهیم هستند لکن بحث مفاهیم با عنوانی خاص در کتاب های یادشده نیامده و به طور استقلالی و تحت عنوان ویژه مطرح نشده است بلکه گاهی بگونه خلاصه اشارتی به آن رفته است (سیدمرتضی علم الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۹۳) گرچه که در برداشتهای فقهی بنا به ضرورت از حجیت و عدم آن بهره برده می شده است. اولین اشاره به مفهوم گیری از منطوق در روایت علی علیه السلام است. آنجا که شخصی به حضرت عرض کرد عاقل را وصف کن حضرت فرمود عاقل کسی است که هر چیز را در جای خود قرار می دهد. پس عرض شد جاهل را وصف کن حضرت فرمود وصف کردم (نهج البلاغه، حکمت ۱.۲۲۷)

اما همان گونه که اشاره شد در کتب اصول پژوهان متقدم درباره مفاهیم به تفصیل بحث نشده است، هر چند که بنا به ضرورت در کتب فقهی بهره می بردند، به ویژه از همان زمان ائمه علیهم السلام بحث راجع به حجیت خبر واحد مطرح بوده و متقدمان از اصولیان در استدلال به حجیت خبر واحد به مفهوم شرط آیه "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا" استناد می کردند. شیخ مفید به فحوی خطاب و دلیل خطاب اشاره می کند. (مفید؛ مختصر التذکره؛ صص ۳۹ و ۳۸) سیدمرتضی و پس از ایشان شیخ طوسی در باب هفتم از عدّه الاصول و در مبحث تعلیق حکم به وصف، با مثال هایی خیلی کوتاه به مفهوم موافق، مفهوم وصف و شرط اشاره می کنند و تلویحاً مفهوم وصف را هنگامی حجت می دانند که همراه با قرینه باشد (سیدمرتضی علم الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۹۳ و شیخ طوسی، ۱۴۱۷؛ ج ۲؛ ص ۴۶۸ و ۴۶۹)

به نظر می رسد اولین فهرست بندی درباره مفهوم و منطوق در مباحث الفاظ را آن هم بطور خیلی مختصر غزالی انجام داده است. وی در کتاب المستصافی در بخشی عنوان فهم غیر منطوق از منطوق و در جای دیگر عنوان المفهوم را به کار می برد و به توضیح آن ها می پردازد (غزالی، ۱۴۱۷ق، ص ۲۶۴ و ۲۶۵).

علامه حلی بحث ششم در ذیل مبحث عموم و خصوص را به شرط، صفت و غایه اختصاص داده است (علامه حلی، ۱۴۰۴، ص ۱۳۷ تا ۱۳۹) اما صرفاً از حیث ورود استثناء بر هر یک از آن ها می نگرد و به مفاهیم نمی پردازد.

۱ و قِيلَ لَهُ صِفْ لَنَا الْعَاقِلَ فَقَالَ هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ فَيَقِيلُ فَيَقِيلُ لَنَا الْجَاهِلَ فَقَالَ قَدْ فَعَلْتُ يَعْنِي أَنَّ الْجَاهِلَ هُوَ الَّذِي لَا يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ فَكَانَ تَرْكُ صِفَتِهِ صِفَةً لَهُ إِذْ كَانَ بِخِلَافِ وَصْفِ الْعَاقِلِ

با این توضیح که منطوق عبارت است از "کسی که هر چیز را در جای خود قرار می دهد عاقل است" و مفهوم مخالف "کسی که هر چیز را در جای خود قرار نمی دهد عاقل نیست" (جاهل است).

۲ و ذكر أبو العباس: أن الحكم إذا علق بصفة إنما يدل على ما يتناول لفظه إذا تجرد، و قد تحصل فيه قرائن أو أسباب يدل معها على أن ما عدها بخلافه، نحو قوله تعالى: إن جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا و قوله تعالى: وأشهدوا ذوي عدل منكم، و قوله: فلم تجدوا ماء فتيمموا، و قوله تعالى: وإن كن أولات حمل فأنفقوا عليهن حتى يرضعن حملهن، و قوله صلى الله عليه وآله وسلم: «في سائمة الغنم زكاة». قال: و قد يقتضى ذلك أن حكم ما عدها مثل حكمه، نحو قوله تعالى: و من قتلته منكم متعمداً، و قوله: تعالى فلا تقل لهما أف

شیخ بهایی در زبده الاصول بطور روشن و مستقل عناوین مفهوم شرط، مفهوم صفت و مفهوم غایه را به کار می برد (شیخ بهایی، ۱۴۲۳؛ ص ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲) و مفهوم آن را نزد اکثر اصولیان حجت می داند. اما در باره مفهوم صفت اختلاف نظر را بیشتر می شمرد.<sup>۱</sup>

فاضل تونی در وافیة برای منطوق و مفهوم عنوان قرار می دهد و برای منطوق غیر صریح و اقسام مفهوم توضیح می آورد (فاضل تونی، ۱۴۱۵، ص ۲۲۸ تا ۲۳۵)

میرزای قمی در جلد اول قوانین که در الفاظ نگاشته شده بطور مفصل به مبحث منطوق و مفهوم ورود می کند و ضمن آوردن عنوان برای آن، به تعریف منطوق و مفهوم می پردازد وی تقسیمات آن ها را بیان نموده و با مثال و بطور واضح و روشن به شرح مطالب می پردازد (میرزای قمی، ۱۳۷۸ق، ص ۱۶۷ تا ۱۹۱). میرزا بی آنکه نامی از اصولیان ماقبل خود برد، با نظر به آراء گوناگون، مطالب تفصیلی خود را ارائه می کند بگونه ای که می توان گفت مفاهیم در کتب اصولی پس از ایشان، با اندک تغییراتی در آراء، و تقریباً با همان تقسیمات آمده است.

### طرح بحث الفاظ در علم اصول، مقصود یا منفعت؟

غرض و هدف از دانستن و یادگیری علم اصول فقه، استنباط احکام شرعی است. منفعت علم اصول به گونه غالب مرتبط با مباحث الفاظ است با این توضیح که: غرض، عبارتست از قصد و هدفی که با در نظر گرفتن آن، عملی انجام شود. به این ترتیب غرض و انگیزه از دانستن و یادگیری علم اصول، استنباط احکام شرعی بوده است. منفعت هر علم نیز فایده و بهره ای است جدای از هدف و غرض علم، که از آن علم حاصل می شود، بدون آنکه از ابتدا در پی بهرمندی از آن فایده باشند. بنابراین غرض علم اصول، استنباط احکام شرعی و منفعت آن، تفسیر صحیح مواد قانونی است که از آغاز غرض و قصد آن مطرح نبوده است.

بحث راجع به عوارض و زوایای الفاظ نیز، با هدف تسهیل فهم الفاظ، و به منظور استنباط احکام بطور خاص بوده است. اگر منفعت علم اصول فقه، تفسیر صحیح مواد قانونی است؛ اما باید توجه داشت سهم عمده و غالب این منفعت، یعنی «تفسیر مواد قانونی در علم حقوق» را مباحث الفاظ به عهده دارند.

تطور الفاظ آن است که مبحث الفاظ در علم اصول - که تعریفی اصطلاحی دارد - از برهه ظهور تا مقطع تاریخی‌ایی که فراز و فرود و تحول در آن روی داده رصد شود. از پیش از شیخ مفید تا شیخ انصاری و دوره‌ای پس از آن، این تطور مورد لحاظ واقع شده که نتیجه پیش روی آمده است.

۱- در یک نگرش کلی، دانش اصول به الفاظ و مباحث حجت منقسم است. در تاریخ معارف بشری، انتقال مفاهیم و معارف به انسان‌ها تنها با الفاظ و ابزار زبان ممکن بوده است. جنس مباحث الفاظ بگونه‌ای است که سوای مستندات دینی از عقلیات صرف پیروی می‌کند و شاید بتوان همردیف موضوعات علم منطق دانست، تا جایی که برخی گفته‌اند از آنجا که این بحث در علم لغت، ادب، کلام و در منطق مورد مطالعه واقع شده، بنابراین دانش اصول از مسیر اصلی خود خارج شده است.

۲- در نگاه تاریخی مباحث الفاظ از کهن‌ترین مباحث علم اصول بوده است. مباحث الفاظ در مراحل اولیه و پیش از ورود امامیه، معطوف به الفاظ قرآن بوده است، سپس با دریافت الفاظ امامان معصوم به تدریج در کاربردهای مربوط به سنت نیز مورد بهره برداری قرار گرفته است. الفاظ از جنس صوت و صدا هستند و آن چه نوشته می‌شود و در قالب کلمات و حروف می‌آید انعکاس الفاظ است. درباره‌ی کتاب الهی لفظ نوشتاری همان اعتباری را دارد که در قالب گفتار بر پیامبر خدا(ص) نازل می‌شده است. و دو امانت گرانبها یکی کتاب الله است و بر وجه کتابت آن تاکید شده است. اما در خصوص اقوال عترت، نوشتار ممکن است دقیقاً انعکاس گفتار نباشد چه که الحان و حالات حضرات معصوم (ع) در هنگام بیان و همچنین برخی ویژگی‌های سخن را نمی‌توان به الفاظ نوشتار انتقال داد.

۳- شیخ مفید در تذکره مباحث الفاظ را بطور ایجاز طرح و در سرتاسر کتاب اصولی خود می‌آورد. سید مرتضی در الذریعه باب اول کتاب اصولی مفصل خود را "باب الکلام فی الخطاب و اقسامه و احکامه" قرار می‌دهد و در این باب نظرات خود را راجع به حقیقت و مجاز ارائه می‌کند. عنوان بندی و شرح الفاظ در کتاب های سید مرتضی و شیخ طوسی تا حدودی ملهم از تلمذ در محضر استاد سیدمرتضی یعنی شیخ مفید بوده است. آن دو با نظریه پردازی به بسط مطالب شیخ مفید پرداخته اند.

۴- درباره‌ی ماهیت الفاظ، مبحث وضع، بخشی از مباحث الفاظ در علم اصول است که با الفاظ در منطق مشابتهایی دارد، و در برخی ابعاد مانند تشخیص حقیقت و مجاز توسعه‌ای دور از مقایسه یافته است. این مبحث در اصول نسبت به مجموعه مباحث الفاظ به گونه‌ای مدخل تلقی می‌شود، و برای ورود به مباحث دیگر الفاظ، به عنوان الفبای ورود، مورد توجه قرار می‌گیرد. مبحث وضع را باید بلافاصله اولین مبحث از مباحث الفاظ در اصول به شمار آورد. اما همان گونه که گذشت این تقدم، ذاتی بوده و اصولیان متقدم به عنوان اولین مبحث اصولی به طور مستقل به آن نپرداخته اند. مباحث امر و نهی عام و خاص ناسخ و منسوخ مجمل و مبین در کتب قدماء اصول آمده است و متاخران همان مطالب را بسط دادند. اما مبحث مفاهیم را بصورت عنوان‌دار ابتداء غزالی عنوان نمود و سپس شیخ بهایی، فاضل تونی و میرزای قمی به آن غنا بخشیدند.

۵- مباحث الفاظ تا زمان شیخ انصاری غنای قابل توجهی یافت بواسطه همین غنا در مباحث الفاظ بود که شیخ در کتاب معروف اصولی خود بنام فرائد الاصول یا رسائل که شخصاً آن را به رشته تحریر در آورد به مبحث الفاظ ورود نکرد، بلکه تمام هم خود را حول محور ادله عقلی و حجت که تا آن زمان بیشتر محل مناقشه بود و نظم چندانی نداشت، قرار داد. وی بحث و گفت و گو درباره الفاظ را کافی دانسته و از آنجا که مبحث

الفاظ را مدخل برای ادله عقلی می دانسته ناگزیر آن‌ها را تدریس می نمود. جلوه و درخشش مباحث ادله عقلی که وامدار ذهن جوال شیخ مرتضی بود، سبب شد نور مباحث الفاظ کم فروغ جلوه کند و این گمان به ذهن خطور کند که در عصر آخوند مبحث الفاظ افول کرده است. برخلاف عده‌ای که عصر محقق خراسانی را عصر افول الفاظ می دانند بنظر می رسد افول الفاظ را باید به شیخ نسبت داد چرا که اولاً ورود شیخ به مبحث الفاظ برای شرح شایسته ادله عقلی بوده که الفاظ، مدخل آن تلقی می شده و وی ناگزیر به ورود بوده است. ثانیاً بلافاصله پس از شیخ مشهورترین کتاب اصولی کفایه الاصول است که همان گونه که اشاره شد بخش بیشتری از کتاب به الفاظ پرداخته شده تا ادله عقلی؛ از این رو نسبت به آنچه شیخ به آن اهتمام داشته و می پرداخته، مبحث الفاظ جهش داشته است.

## کتابنامه

قران کریم.

نهج البلاغه

- انصاری، مرتضی بن محمد امین، فرائد الأصول، قم، چ ۵، ۱۴۱۶ ق
- تونی (فاضل تونی)، عبدالله بن محمد (۱۴۱۵)، الوافیة فی أصول الفقه، چ ۲، قم، مجمع فکر اسلامی.
- جرجانی، علی بن محمد (۱۴۱۱ق)، التعریفات، بیروت، دارالکتب اللبنائی
- حارثی (شیخ بهایی)، بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد (۱۴۲۳)، زبده الأصول، چ ۱، قم، مرصاد.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۲ق)، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، موسسه آل البيت عليهم السلام، قم
- حلّی (علامه حلّی)، حسن بن یوسف (۱۴۰۴ق)، مبادئ الوصول إلى علم الأصول، قم
- حلّی (علامه حلّی)، حسن بن یوسف (۱۳۸۰)، تهذیب الوصول الی علم الأصول، چ ۱، لندن، موسسه الامام علی (ع)
- حلّی (محقق حلّی)، جعفر بن حسن (۱۴۲۳ق)، معارج الأصول، چ ۱
- خراسانی (آخوند خراسانی)، محمد کاظم بن حسین (۱۴۰۹)، کفایة الأصول، چ ۱، قم، موسسه آل البيت
- صدر، محمد باقر (۱۴۱۷)، بحوث فی علم الأصول، چ ۳، قم، موسسه دائره المعارف فقه اسلامی
- طوسی (شیخ طوسی)، ابو جعفر، محمد بن حسن (۱۴۱۷)، العُدّة فی أصول الفقه، چ ۱، قم
- علم الهدی، علی بن حسین (۱۳۷۶)، الذریعة إلى أصول الشریعة، چ ۱، تهران
- عمرو بن بحر الجاحظ (۱۶۰-۲۵۵ق)، البیان و التبیان، ج ۱، به کوشش حسن سندوی، قاهره، ۱۳۴۵ق/۱۹۲۶م
- غزالی، ابی حامد محمد بن محمد بن محمد (۱۴۱۷ق)، المستصفی فی علم الاصول، چاپ ۱، بیروت، دارالکتب العلمیه
- قلی زاده، احمد (۱۳۷۹)، واژه شناسی اصطلاحات اصول فقه، چ ۱، تهران
- قمی (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۷)، الامالی، چ ۱، قم، نشر موسسه بعثت
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۱)، فلسفه حقوق، چ ۲، شرکت سهامی انتشار
- گرجی، ابوالقاسم (۱۳۶۱)، نگاهي به تحول علم اصول، چ ۱، تهران



- گروه اصطلاح نامه اصول فقه (۱۳۸۷)، اصطلاح نامه اصول فقه، چ ۱، قم
  - مفید (شیخ مفید)، (۱۴۱۳ق)، مختصر التذکره بأصول الفقه، چ ۱، قم، کنگره شیخ مفید
  - میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن (۱۳۷۸ق)، قوانین الأصول، چ ۲، تهران
  - نائینی، محمد حسین، فوائد الأصول، قم،
- چ ۱، ۱۳۷۶ ش
- فهرست مقالات و منابع دیجیتالی
- دانشنامه بزرگ اسلامی، مرکز دائرة المعارف اسلامی، نشانی: <http://lib.eshia.ir>، ۲۳۰۲۲/۱۰/۳۸۵۹
  - گرجی، ابوالقاسم، (۱۳۸۵)، ادوار اصول فقه، میزان، ناشر دیجیتالی مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان